

برادرم مشاور املاک است
من مشاور افلاک
او زمین‌ها را متر می‌کند
من آسمان‌ها را
من از ساختن بیت خوشحال می‌شوم
او از فروختن بیت
او چندین دفتر دارد،
من چندین کتاب
او هر روز بزرگ می‌شود
من هر روز کوچک
با تمام این‌ها نمی‌دانم چرا اهل محل
به من می‌گویند اکبر،
به او می‌گویند اصغر؟

می‌بینی ام وقتی به مویم برف غم باشد
روزی که پشتم مثل پشت کوه خم باشد
با تو شبی از حسرت امروز خواهم گفت
وقتی که حرفم محض پیری محترم باشد
می‌گویم از روزی که خوردم حرفهایم را
ترجیح می‌دادم که نانم در قلم باشد
روزی که گریان از خیابان آمدی گفتی
نفرین به شهری که سگی در هر قدم باشد
یادت می‌آرم گفتی امید بهاری نیست
وقتی زمستان و زمستان پشت هم باشد
آن روز وقتی سروهای سبز را دیدیم
شکر خدا شب رفته باید صبحدم باشد
چای از دهان افتاد ول کن شاید آن فرصت
روزی برای کودکانم مغتنم باشد
می‌خواستم از بوسه بنویسم هراسیدم
توی کتابم بیتی از این شعر کم باشد

سجاد صادقی

سه‌م هر کس

هر کس جهانش مملو از آشوب باشد
باید که حالش با کسی هم خوب باشد
با یک نفر باشد که حالش را بفهمد
پر طاقت و پر صبر چون ایوب باشد
پیش نگاهش آدمی بسیار خوب و
وارسته و بسیار هم محبوب باشد
دنیا برای زندگی جای قشنگیست
وقتی که جنس زندگی مرغوب باشد
قطعاً که آدم‌های دنیا در تلاشند
تا سه‌م هر کس از جهان مطلوب باشد
دیده به بوی پیرهن پر نور گردد
در عشق هر کس هم قد یعقوب باشد

ما گدایان خیل سلطانیم
شهر بند هوای جانانیم
بنده را نام خویشتن نبود
هر چه ما را لقب دهند آنیم
گر برانند و گر ببخشایند
ره به جای دگر نمی‌دانیم
چون دلارام می‌زند شمشیر
سر بپازیم و رخ نگردانیم
دوستان در هوای صحبت یار
زر فشانند و ما سر افشانیم
مر خداوند عقل و دانش را
عیب ما گو مکن که نادانیم
هر گلی نو که در جهان آید
ما به عشقش هزارستانیم
تنگ چشمان نظر به میوه کنند
ما تماشاکنان بستانیم
تو به سیمای شخص می‌نگری
ما در آثار صنع حیرانیم
هر چه گفتیم جز حکایت دوست
در همه عمر از آن پشیمانیم
سعدیا بی وجود صحبت یار
همه عالم به هیچ نستانیم
ترک جان عزیز بتوان گفت
ترک یار عزیز نتوانیم